

نگاهی به مجموعه داستان عروسی زین

یاسمین چگینی

۲۶۷ الطیب صالح از شاخص ترین داستان نویسان عرب است. از حدود چهار دهه تا حال رمان های وی به زبان های عربی و انگلیسی خوانده می شود. او چندین سال است که در لندن زندگی می کند. الطیب صالح در سال ۱۹۲۹ در شمال سودان به دنیا آمد و در دانشگاه های خرطوم و لندن تحصیل کرد. او از خانواده کشاورزان خرده پا بود و نزد معلم های دینی تحصیل کرد. زندگی شغلی و کاری او در اجرای برنامه های رادیویی بخش عربی بی. بی. سی بوده است. از آثار وی به فارسی یک کتاب با عنوان «عروسی زین» و دو داستان دیگر نیز ترجمه شده است، که این مجموعه اولین بار در سال ۱۹۶۹ توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد لندن منتشر شد. شاهکار این نویسنده «موسم هجرت به سوی شمال» از جمله صد رمان برتر جهان شناخته شده و گویا دکتر عطاالله مهاجرانی کتاب را ترجمه کرده و در انتظار مجوز است.

کتاب «عروسی زین» شامل سه داستان است؛ اولی با عنوان «درخت نخل و دحامد» داستان درخت نخلی است که مهمترین دلیل بوجود آمدن یک دهکده است. گابریل گارسیا مارکز در مجموعه داستانهای کوتاه خود، داستان کوتاهی با نام «زیباترین



غریب جهان» دارد که در دهکده ای ساحلی رخ می دهد که تنها از بیست و چند خانه چوبی ساخته شده است، با حیاط های سنگی بدون گل و گیاه. دهکده ای متروک در انتهای دماغه بیابان که گذران زندگیشان از ماهیگیری مردانش است. یک زندگی ساکن و یکنواخت که با پیداشدن غریقی تحت تأثیر قرار می گیرد. حال و هوای این دهکده بسیار نزدیک به حال و هوای دهکده ای است که در داستان «درخت خرمای ودحامد» صالح توصیف می شود.

«اگر روزی قرار باشد به عنوان یک توریست به ده ما بیایی احتمال دارد مدت زیادی اینجانمانی چون اگر فصل زمستان باشد که درختان خرما گرده افشانی می کنند، ابر سیاهی را می بینی که در ارتفاع کم آسمان تمام راه را پوشانده. اما تنها گرد و غبار نیست. تازه بعد از یک باران موقع هجوم حشرات بالدار است که مسیر ده را پر می کنند. و اگر تابستان بیایی خرما گس های گنده ای را می بینی که به قول خودمان هر کدام به اندازه یک بره هستند. این خرما گس ها نیش می زنند و صدای مزاحمی دارند اما یک نخل سرفراز مغرور و مبتکر، گویی که یک بت باستانی است که از هر جای ده می توانی آنرا ببینی. هیچکس این درخت را نکاشته است»

نیاز به داشتن یک بت باستانی در این دهکده که با عنوان درخت خرمای ودحامد مطرح می شود، مشخصاً در داستان مارکز با عنوان «استبان» نامی که مردم دهکده به مرد غریقی که جریان آب آنرا به ساحل آورده قابل مقایسه است. چون در این داستان مهم مردم این غریق را به یک بت تبدیل می کنند. و حتی غریق را از گل و فلس پاک می کنند نفس زنها در سینه حبس می شود. بسیار نیرومندتر، زیباتر و قدبلندتر از تمام مردهای دهکده است و آن قدر قدبلند که وقتی زنده بود خانه اش بلندترین سقف را داشته است. او را با مردهایشان مقایسه می کردند و با دیدن حقارت مردان خود، در دل می پرستیدندش.

مردهای می خواهند زودتر از شر این تکه گوشت سردرها شوند و او را به دریا بیندازند. ولی وقتی چهره او را می بینند حتی بدگمان تریشان از دیدن صداقت و صمیمیت استبان خشکش می زند. این غریق بتی می شود که آمال و آرزوهای مردم دهکده را برآورده می کند مانند درخت ودحامد که با اینکه در ابتدا مانع گذاشتن پمپ آب و ساختن بندرگاه بود ولی زمینه قیام در دهکده را شکل داد و باعث شد که دهکده رو به آبادی برود. «قبل از آن دهی وجود نداشته است. این ده با تمام ساکنان و خانه هایش، چاه ها و چرخهایش بعد از زمین درآمده است. معمولاً آبادی های دیگر کم کم بزرگ شده اند اما این ده یک دفعه بوجود آمده است. جمعیتش نه زیاد می شود و نه کم. و ظاهرش بدون هیچ تغییری مانده است. از زمانی که این ده بوجود آمد، درخت خرمای

ودحامد هم بوجود آمده». مانند ماکاندو که جمعیتش نه زیاد می شود و نه کم. تکرار روزمرگی تا سه نسل ادامه دارد. اعتقاد به جادو و رمز و راز از آن فرهنگ مردم این دهکده است. درست مثل دهکده ودحامد که «هر چیزی پشت آن مرموز و جادویی می نماید. مثل مرزی بین روز و شب مثل نور کم رنگی که طلوع فجر نیست.»

همان طور که ماهی و آب برای تمدن آمریکای لاتین از سمبل های ملموس و پذیرفته است، درخت در ادبیات عرب، ایران و خاورمیانه نیز جزو سمبل های کهن و معمول است. از دورترین ایام، تصویر مثالی درخت به مثابه آینه تمام نمای انسان در ژرف ترین خواستهای اوست. این تصویر مثالی، زائیده انبوهی رمز است که در شاخه های بیشمار گسترش می یابند و خرمن خرمن در بستر اساطیر، دیانات، هنرها، ادبیات و تمدنهای گوناگون می ریزند. در فرهنگ های اولیه درخت ستون آسمان است. درخت کیهان، مناره های مساجد مسلمین در آسیا، معابد و ابنیه دینی برج مانند و چند طبقه است که ایضاً یادآور ستون کیهان اند. در بین النهرین «درخت زندگی، به علت طول عمر، زیبایی و سودمندیش مقدس شمرده می شوند. از این درختان می توان درخت سدر، درخت خرما، درخت انار و تاک را نام برد». درخت ودحامد در خواب و در بیداری و در افتخارات دهکده جریان دارد. در این داستان اعتقاد به رمز و راز، جادو، حوادث غیر طبیعی و متافیزیکی، داشتن معبدو بت باستانی برای مردم دلیل زندگی است. همچنان که در داستان «عروسی زین» حنین که یک راهب و مرتاض است با حمایت از زین مردی که مردم دیوانه می پنداشتندش، حوادثی برای دهکده اتفاق می افتد که کسی دلیل این اتفاقات خجسته و خوب را نمی داند. اما تمام مردم در این مورد که حنین سالک عامل تمام این اتفاقات مبارک و تازه است، اتفاق نظر دارند. در دهکده ای ساده و ابتدایی که مردم جز کار تفریح دیگری ندارند. از زمان رفتن شیخ حنین، آرام آرام حزب و گروه تشکیل می شود، ثروت و برکت به مانند نسیمی به سمت مزارع می وزد و اوضاع مردم دهکده به سامان می شود. گروهی ثروتمند بر بقیه حاکم می شوند، گروهی به مذهبیون می گروند و گروهی انقلابی می شوند. همه چیز پیچیده می شود آنچنان که در «قلعه حیوانات» جرج اورل، با یک اتفاق ساده انقلابی صورت می گیرد و گروه ها و احزاب به مبارزه می پردازند. در این میان مردم عادی هستند که همه چیز را از طرف دعای شیخ حنین و حوادث جادویی و یا مآداهای غیب می پندارند. زین بازیاترین و بهترین دختر دهکده ازدواج می کند و این خود معجزه ای در تاریخ دهکده قلمداد می شود.

رگه های داستان های گابریل گارسیا مارکز در داستان عروسی زین هم به چشم می خورد.

شخصیت شیخ حنین همان شخصیت «ملک یادس» است که سرنوشت دهکده ماکاندو را پیشگویی می کند. شیخ حنین هم برای دهکده زین پیشگویی برکت و نزول ثروت را دارد. اعتقاد به تقدیر و سرنوشت و جادو در متن فرهنگ آمریکای لاتین است و در داستان های این نویسنده عرب تقدیری که خداوند تعیین کرده است محور تفکرات و اعتقادات مسلمانان این دهکده است.

۲۷۱

در داستان های مارکز شخصیت زن اصلی، مادر بزرگ پیر است که تا آخر داستان باقی می ماند و این جده مادری است که نقش مهمی در بوجود آوردن نسل های بعد را دارد؛ اما در داستان های الطیب صالح این موضوع در مورد مردان صدق می کند. این مردان هستند که حتی با دخترانی که هم سن و سال دختران خودشان هستند ازدواج می کنند. چند همسر دارند و نسل از آنان ادامه می یابد. زنان این دهکده تنها نقش خبررسانی به مردان را دارند در حالی که مردان هستند که خود خبرهای جدید دهکده را می سازند تا آن حد که در داستان «یک مشت خرما» هیچ شخصیت زنی وجود ندارد و کل داستان، داستان یک مرد است.

عطاالله مهاجرانی می نویسد: «طیب صالح که می توان او را شاخص ترین داستان نویس امروز دنیای عرب نامید گفته ما سودانی ها سرنوشت غریبی داریم، عربها به ما می گویند آفریقایی هستیم و آفریقایی ها ما را عرب می خوانند. تویجری گفت: «طیب صالح، طیب صالح است.» ♦ ♦

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی